

# مقام ایران و تاریخ اسلام

---

تألیف مارکو لیوئیس

ترجمه رشید یاسمی

از نشریات مجمع ناشر کتاب

شماره ۱۱

جای فروش: کتابفروشی ابن سینا

حق چاپ محفوظ

---

شرکت چاپخانه تابان

## نشریات و جمع ناشر کتاب

- ۱- زندگانی نایلتون در ۲ جلد ۳۰ ریال
- ۲- هدف زندگی در ۲ جلد ۴۰ »
- ۳- جنگ آینده دنیا بعد از صدسال ۲۰ »
- ۴- زندگانی نادرشاه سرششیر ۴۰ »
- ۵- رادیو بزبان ساده ۱۰ »
- ۶- ابن سینا و تدبیر منزل ۷ »
- ۷- زبده دیوان خواجه حافظ ۱۰ »
- ۸- فرهنگ شاهنامه ۲۵ »
- ۹- تاریخ نژاد کرد ۲۵ »
- ۱۰- زندگانی نایلتون جلد اول چاپ دوم ۱۵ »
- ۱۱- مقام ایران در تاریخ اسلام ۶ »

جای فروش : کتابفروشی ابن سینا

## سایر مؤلفات آقای رشید یاسمی

که در کتابفروشی ابن سینا

موجود است

- |         |                          |
|---------|--------------------------|
| ۱۰ ربال | منتخبات اشعار رشید یاسمی |
| » ۱۰    | ادبیات معاصر             |
| » ۳-۵۰  | آئین نگارش تاریخ         |
| » ۳     | سلامان و ایصال جامی      |
| » ۶     | احوان سلمان ساوجی        |
| » ۲۵    | تاریخ نژادکرد            |
| » ۴۵    | ایران در زمان ساسانیان   |
| » ۱۵    | آئین دوست یابی           |
| » ۲۵    | نصایح ایپکتوس حکیم       |
| » ۲     | ارداویراقنامه            |
| » ۱۱    | تاریخ چنگیز خان          |
| » ۶     | تاریخچه نادر شاه         |



## مقدمه مترجم

چند سال قبل هنگام تدریس تاریخ ایران  
یس از اسلام در دانشکده ادبیات سخن از  
خدمات بعض خاور شناسان اروپائی میرفت و  
ضمناً از کارهای استاد معروف انگلیسی  
مار گولیوٹ Margoliouth گفتگو بمیان  
آمد چون یسی از دانشجویان بسبب قلت اطلاع  
از لغت انگلیسی هنوز نمونه‌ئی از آثار این استاد  
ندیده بودند ، من خود بعهده گرفتم که این  
رساله كوچك را كه قطره‌ای از دریای فضایل  
اوست و منصفانه از مقام ایران در تاریخ اسلام  
بحث میکند ترجمه کرده بنظرشان برسانم .  
این صورت نطقی است که مار گولیوٹ در

۲۹ آوریل ۱۹۲۵ در انجمن ایران لندن ایراد کرده است پس از ورود بترجمه دریافتم که در متن گفتار انگلیسی اشاره به عبارات و اشعاری هست از کتب متقدمان عرب که نقل آن ها موجب مزید بصیرت خوانندگان میشود پس آن آیات و عبارات را از کتب مختلف التقاط کرده در حواشی افزودم.

قضایا در آن ایام دانشمند بزرگوار آقای علی کبرده خدا مشغول طبع مجلات چهارگانه کتاب بی نظیر امثال و حکم بودند و فصلی در مفاخر ایرانیان و خدمات بزرگان این کشور بتمدن اسلام از اقوال مورخان یونان و روم و عرب فراهم میآوردند چون از این ترجمه بی مقدار واقف گشتند لطفاً آنرا بی کم و کاست در همان فصل تضمین کردند (۱) و همچنان در

---

(۱) جلد سوم امثال حکم از ص ۱۶۷۳ تا ص ۱۶۸۹

سالك آن جواهر ميبود تا امسال كه اولياء  
كتابخانه ابن سينا طبع و نشر آن را باین صورت مفید  
دانستند. امید است كه ارباب دانش را مقبول و  
دانشجویان را سودمند افتد.

اما احوال داوید ساموئل مار گولیوٹ خاور  
شناس معروف بتفصیل در فرهنگ خاورشناسان  
تألیف فاضل محترم آقای ابوالقاسم سحاب كه  
مجموعه نئی بسیار سود بخش است در صفحات  
۲۲۴ و ۲۲۵ مندرج است هر كس مایل بتفصیل  
باشد بآنجا باید رجوع كند اجمالا گوئیم كه  
این دانشمند تحقیقات خود را در علوم و تمدن  
خاور زمین بیشتر مخصوص بزبان و ادبیات عرب  
كرده و در تاریخ اسلام صاحب تألیفات گرانبها  
است و چون تاریخ ایران و اسلام را از هم جدائی  
نبوده و نیست بالتبع زحمات این دانشمند مربوط

بتمدن و ثقافت ایرانی نیز شده است .  
از جمله کتبی که بهمت این استاد انتشار  
یافته است معجم الادبای یاقوت حموی و  
رسائل ابوالعلاء معری و انساب سمعانی و جامع  
التواریخ قاضی تنوخی است از تألیفات او کتابی  
است در سیرت نبوی بنام <sup>۲</sup> محمد (ص) و ظهور  
ساله<sup>۳</sup> و کتابی در ذکر مشاهد و آثار قدیمه  
شام و فلسطین و رسالات متعدد راجع بشعراء قدیم  
عرب ز قبایل ابو تماء و غیره که هر یک بحواشی  
و تعلیقات گرانبها آراسته است.

تهران ۲۰ مرداد ۱۳۲۱

رشید یاسمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مقام ایران

در تاریخ اسلام

پروفیسور و لہوسن کتابی را کہ در  
احوال خلفای راشدین و بنی امیہ تالیف  
کردہ است «انقراض دولت عرب» نام  
نہادہ است . در صحت و تناسب این تسمیہ  
شاید بحث و نظری باشد ، چہ از طرفی  
دار الخلافۃ بنی امیہ دمشق بود و مردہ تہ  
اتباع و اشیاع آنان بشمار می آمدند بدین  
لحاظ اگر مراد ماوضع اسمی برای امتیاز بنی

امیه از بنی عباس باشد باید آن دولت را خلافت شامی بخوانیم و از طرف دیگر جانشینان بنی امیه که در بغداد مستقر شدند در صفت عربیت کمتر از آنان نبودند خلفاء هر دو سلسله خود را بنی عم بیغمبر لقب داده و از طرق مختلفه در صدد تحکیم انتساب خود برسوزن الله رمی کردند. پس با این مقدمه تخصیص « نام دولت عرب » به بنی امیه ضاهراً درست بنظر می آید.

معدنات عنوانکه در وفسور و اچوسن برای کذب خود اخبتر کرده چندان دور از صحت است مخصوصاً از اینجهت که بنی امیه مر امی هستند مخصوص بخود و « انقرض آبن بکای ر م ن رفت و آن عبارت از برتری و رجحان دادن به عربی تر از دیگر اقوام مسلمان

بود پس باین مناسبت دولت آنان را میتوان  
دولت عرب بمعنی اخضر گفت .

ابن خلدون از روی استقرائی که کرده  
است گوید دوره سلسله های سلاطین مشرق  
زمین غالباً کوتاه است و مدت سلطنتشان از  
۱۲۰ سال ندره تجاوز میکنند . بنی امیه نیز  
متمول این حکم کلی شدند و علاوه بر عمار  
انقرض که میان این سلسله و دیگر سلاسل  
مشترک است علت خاصی که آنان را بزود  
کتابانیده است زنجش مدر مختلفه اسلامی از  
تفضیل عرب خود را بر آنان بوده است ایرانیان  
پس از عهد از ابن امیه زودتر جیح عرب را بجمده  
شدند و بمیغات بنی عباس را ندر فتنه بر روی عزه  
و ذکاء و موسم شاهد فتح و صفر را در کنار  
کشیدند .

تمدن اسلامی بدینصورت که امروز در  
 نزد ما معروف و معلوم است در عهد بنی  
 عباس قوام و توضیح گرفته است. از لحاظ  
 ادبی کمتر اثری در دست است که تاریخ  
 آن قبل از بنای بغداد باشد. از آنجا  
 که نفوذ و سلطهٔ عباسیان در مصر و ولایات  
 مغرب آن چندان راسخ نبود هم خویش را  
 بعمران بغداد مقصور کردند و چنانکه مکه  
 قبیلهٔ روحانی محسوب میشد بغداد مرکز ادب  
 و هنر بشمار آمد، علوم و معارف مسلمانان  
 ساری که نیست، درود منبع فیوض علمی بود  
 نسبت به بغداد مانند معارف روستائی بحساب  
 می آمد. کتب علمی و ادبی که سر مسق و  
 مشتمل بی دوق و فقه دانستند آن اسلامی شد  
 نام در بغداد صورت گرفت. پذیرفت. در این

شهر مردانی ظهور کردند که در احکام دین و اخبار و شعر و ادب عموماً شهرة آفاق و بیگانه دهر گشتند.

این مقدم برای ایضاح مطالبی است که ما در رساله خود میخواهیم بیان کنیم عیسویانی که در عصر منازعات امویان و عباسیان میزیسته اند در تواریخ خود بنی عباس را ایرانی خوانده اند و آنکه از میدان جنگ دور بوده اند گتمکش این دو سلسله را محاربه ایران و عرب گفته اند که عاقبت منتهی بفتح ایرانین شده است. عباسیان نایتخت خود را درخت ایران اختیار کردند و هر چند خواستند اسم جدیدی بر آن شهر نهند<sup>(۱)</sup> مگر و رایج نسد و عاقبت

(۱) مدینه المصنوعه. مرجع.

همان اسم قدیم که لغت فارسی بود بر جای ماند (۱) و از آن پس که دولت عباسیان پدید آمد و قاهره مرکز خلافت گشت ایران اگر چه از مسلمانی اعراض و عدول نکرد لکن دیگر امر خلفا را گردن نهاد. در قرون بعد از عباسیه سلسله های چند بسطنت رسیدند ولی نظر بعد و ضعف مرکز خلافت یکی از نفوذ خلفاء دور ماند و مذهبی اختیار کردند که آنها را از سایر مسلمانان جدا میساخت و هنوز هم موجب امتیاز آنان است. حال باید دید از آن پس که مرکز اسلام از شام به خاک ایران (۲) منتقل یافت و خلفاء عباسی از معاضدان و یاران ایرانی کسب قوت و استقلال کردند، در تمدن

(۱) بقدری که مرکب از لغت بود یعنی خدا و لفظاً

دو است. مندرجه

(۲) مقصود بلاد است.

اسلام چه تغییراتی رخ داد .

مردم شام و مصر و قبایل عربستان غربی پس از استقرار اسلام زبان بومی خویش را یکی از دست دادند لکن در ایران و عراق کار بر این منوال نگذشت . در نواحی شرقی دجله بلکه در اطراف شط فرات نیز هر چند مردم لغات بیشمار و جمل بسیار از عربی فراگرفتند و عربی زبان در بزرگی و لسان علمی محسوب میشد ولی در جامعه زبان فارسی محور نشد و عامه کما فی السابق بان تکلم میکردند . یکی از نویسندگان اوایل عهد عباسیه دانستن فارسی را برای شرطه و شحند و گزیران لازم دانسته است (۱) و دیگری گویند مردمان چون خدمتکاران خود را طلب میکردند گاهی

(۱) جحف کتب بین .

آنان را بفارسی می خواندند (۱) و هم جاحظ گوید که موسی بن سیار الاسواری در پارسی چنان دست داشت که در عربی و چون در مجلس درس می نشست و آیتی از قرآن بر میخواند بجانب راست متوجه شده آن آیه را بعربی تفسیر میکرد آنگاه رو بسمت چپ که پارسی زبانان نشسته بودند کرده بیارسی در بیان آن آیه می برداخت و چنان در ادب هر دو زبان تسلط داشت که هر يك را با کمال فصاحت ادا و بیان میکرد (۲). ایراد القاب و الفاظ فارسی در مدایح خلفا یکی از صنایع مطلوبه و نشانه ذوق و هنرمندی شعرا بشمار میرفت (۳) در همان اوایل زمان عباسیان شعرا بگفتن قصاید پارسی

(۱) از کتاب روضة العلاء ۱۸۸ (۲) بیان

جاحظ I ۱۹۶ (۳) بیان جاحظ I ۷۹

وتازی پرداختند (۱) و از عهد هارون الرشید  
 بیعدنوشتن خطوط فارسی بر طومارها علامت  
 حسن ذوق و ظرافت گشت (۲).

تادولت آل بویه در بغداد استقرار یافت (سال  
 ۳۳۴) فارسی زبان رسمی درباری نگردید باید  
 دانست که فقط در ایران بس از غلبه مسلمانان  
 زبان اصلی باقی ماند و در این مملکت ملل  
 مختلفه با قبول اسلام زبان خود را نگاهداشتند  
 و سر مشق سایر ملل شدند تبلیغات عباسیان  
 که در ابتدای امر موجب فراهم شدن هوا -  
 داران بسیار شد ظاهراً بزبان فارسی بوده است.

(۱) طبری III ۸۱۳۸۸ ر

(۲) اشاره باین شعر اغانی است (جلد سزدهم

صفحه ۵) : « للماء فی حافاسها حبیب نظم کریم

صحائف الفرس » مترجم .

و گویندگان ملی بار دیگر فارسی زبان رسمی شد ولی این را نباید تجدید حیات فارسی شمرد بلکه فارسی زبانی زنده بود که چندگاهی ابهت و مقام خود را از دست داده و در آن قرن بار دیگر مورد احترام شد این عقیده که مسلمانی و عربیت متلازم یکدیگرند در عهد بنی امیه رواجی داشت و تا پایان خلافت آنان باقی بود و آثاری هست دال بر اینکه این عقیده نخست در ایران پیدا شده است .

در عربستان که مردم چادر نشین و صحرا نورد بودند دین و ملیت مترادف و قرین بود . سلام از قبایل مختلفه يك قبیله جدید دارای دین واحد و زبان واحد ساخت و بسرعتی فوق العاده این دین و زبان و ملیت در شام و مصر و شمال افریقا و اسپانیا نفوذ یافت و پیشرفت

کرد . انفكاك دين و مليت كه يكي از مختصات دوره اخير و تاريخ جديد اسلام است قبل از ديگر ممالك در ايران بظهور پيوست و اگر سوء سياست بنی امیه نبود كه میان مسلمين ايراني نژاد و عرب امتیازی میگذاشتند شاید ميل تفكيك در ايران بوجود نمی آمد .

نکته ديگر كه دليل سرعت نفوذ اسلام در ممالك مختلفه محسوب میشود اينست كه نه مصر نه شام نه عربستان هيچيك عهد شوكت و زمان سلطنتی در تواریخ قریبه خود بیاد نداشتند . در مصر و شام مردمان هر قدر بسابقه تاریخی خود رجوع میکردند همواره ولایات خود را تابع یکی از دول معظمه مثل روم و بیزانس می دیدند كه از راه دور بر آنها

فرمانروائی میکرده اند. در عربستان نیز بطوریکه از آثار پیداست هیچگاه استقلالی و سلطنتی وجود نداشته است. اسلام با قبایل عربستان معامله ممالک مستقل نکرده بلکه در آنان بچشم طوایف نیمه مستقل دید و طوایفی که نخست باطاعت اسلام درآمدند از مکتب بیگانه و از شوکت و جلال عاری بودند مورخان قدیم در باب فقر و بی خبری عرب از مال و دولت حکایاتی نوشته راه مبالغه پیموده اند تا زمانی که دولت بیزانس برپای بود هر چند مسلمانان بر بعض ایالات معتبر ساحلی آن دولت دست یافتند لکن هیچوقت خلفاء اسلام جانشینی قیصران روم را ادعا نمیکردند. اما خلفا پس از عروج براریمکه سلطنت ایران وارث شاهنشاهانی شدند که قرن ها در برابر

صولت قیصران ایستاده و عالم را بین خود و دولت روم تقسیم کرده بودند .

نویسندگان یهود در عهد عباسیان بغداد را بابل نوشته‌اند و این تسمیه اشاره است بدانچه سبق ذکر یافت یعنی مقصود آن بود که دولت شاهنشاهی ایران کماکان در بغداد قائم است و حوادثیکه با ظهور اسلام رخ داده بمشابه تبدیل خاندان سلاطین بوده و در اصل عظمت دولت تغییری راه نیافته است بغداد را مظهر غاصبیت خلفاء و اختلاس قدرت شاهان ایران نمیدانستند بلکه محل تجدید جلوه شوکت و اقتدار شهر یاران عجم می‌پنداشتند . در بعض تواریخ هارون الرشید را مانند یکی از شاهنشاهان ایران وصف و مدح کرده اند (۱).

(۱) Mon . Germ . Hist . I 196

یکی از نمونه های روشن و علائم پر معنی که در این موضوع برجاست قصیدهٔ بحرّی است که در وصف ایوان کسری سروده است. خرابه طاق کسری امروز هم جالب نظر و باعث حیرت سیاحان است. مستر کوپر (۱) در ۱۸۹۴ نوشته است که طاق کسری در همین وضع اندراس و ویرانی هم محیر العقول است: «نخستین بار که از سمت مغرب ایوان کسری در نظر ما ظاهر شد شبیه ببرجی عظیم از کارهای نورمان بود که بر طاقی بسیار بزرگ استوار باشد در اطراف این قصر با شکوه کلبه های حقیر و خیمه های ناچیز عرب دیده میشد» بحرّی خود ادعا کرده است که از قبیله طی است و این طایفه یکی از مهم ترین قبایل عرب بشمار آمده و صیت عظمت آن

---

(۱) Cowper

در اخبار چندین عشیره عرب مذکور است  
 بهتری در اکثر قصاید خود بسبکی سخن رانده  
 است که بگمانش شعراء قدیم عرب آنطور سخن  
 میگفته اند یعنی بمدح و وصف قبایل خاص  
 پرداخته و وطن خواهی را بتفضیل طایفه‌ئی بر  
 طایفه دیگر مقصور و محدود دانسته است اما  
 در این قصیده عواطف او از تنگنای حدود  
 مذکور خارج شده و شامل شهریاران ایران  
 گردیده است که این قصر نامدار از آثار قدرت  
 آنان برجای است . این قصیده واسطه العقد  
 دیوان بهتری است (۱) که ما در اینجا ترجمه  
 منشور بعض اشعار آن را قید میکنیم لکن اگر  
 ممکن بود که ترجمه آن بشعر در می آمد

---

(۱) در رساله انگلیسی این آیات عربی مندرج  
 نبود ما به تناسب ترجمه تی که مؤلف به انگلیسی  
 کرده بود این اشعار را از دیوان بهتری اقتباس کرده  
 باین ترجمه افزوده ایم . مترجم

کیفیت و تأثیر آن بهتر ظاهر میشود .  
 حصرت رحلی الهموم فوجه  
 ت الی ابیض المدائن عنسی  
 اتسلی عن الحظوظ و آسی  
 لمحل من آل ساسان درس  
 ذکر تنیهم الخطوب التوالی  
 ولقد تذکر الخطوب وتمسی  
 وهم خافضون فی ظل عال  
 مشرف ینخر العیون و ینخرسی  
 مغلق بابہ علی جبل القید  
 ق الی دارنی خلاط و مکس .  
 حلد لم تکن کاطلال سمندی  
 فی قفار من البساس ملس  
 و مساع لوال المعجا بانه منی  
 لم تطلقها مسعاة عنس وعبس

نقل الدهر عهد من عن الجيد  
ة حتى غدون انضاء لبس  
.....  
.....  
و هو ينبيك عن عجائب قوم  
لا يشاب البيان فيهم بلبس  
وكان الابوان من عجب الصنة  
مة جوب في جنب ارعن جلس  
عكست حظه الليالي و بات ال  
مشتري فيه وهو كوكب نحس  
فهو يبدى تجلدا و عليه  
كلكل من كلاكل الدهر مرسى  
لم بعبه ان بز من بسط الديبا  
ج واستل من ستور الدمقس  
شمختر تعلو له شرفات  
رفعت في رؤس رضوى و قدس

ليس يدري اصنع انس لجن  
 سكتوه ام صنع جن لانس  
 غير اني اراه يشهد ان لم  
 يك بايه في الملوك بنكس  
 فكانى ارى المراتب و القو  
 م انا ما بلغت آخر حسى  
 و كأن الوفود ضاحين حسرى  
 من وقوف خلف الزحام و خنس  
 و كان القيان وسط المقام  
 صير يرجحن بين حو و لعس  
 عميرت للسرور دهرافصارت  
 للتعزى رباعهم و الناسى  
 فلها ان اعبتها بدموع  
 مواقفات على الصباية حبس

ذاك عندي وليست الدار داري  
 بافتراب منها ولا الجنس جنسي  
 غير نعمي لا اهلها عند اهلي  
 غرسوا من ذكائها خير غرس  
 ايدوا ملكنا وشدوا قواه  
 بكماة تحت السور حمس  
 واعانوا على كتائب اريا  
 ط على النحور و دعس

رخت سفر بر بستم و اشتر سخت دم دراز  
 خوش را بجانب قصر سفید هدائن راندم.  
 خویشتن را از مصائب بازاری کردن برقرار  
 گاه ویران ساسانیان تسلی میدادم.

حوادث بی دربی مرا بایاد آنان میآورد آری  
 حوادث گاه بنخاطر آید و گاه فراموش شود.  
 از آن زمان بیاد آوردم که در سایه قصری

ساکن بودند که دیده از دیدنتر خیره و عاجز  
می شد .

قصری که دروازه آن بر کوهسار قبیق و  
نواحی اخلاط و مکس بود (۱) .

کاخ هائی که چون خرابه مسعدی در رنگ  
زار محصور از قفار و صحاری نیست (۲) .

تر کتازی که اگر بیم نداشتم میگفتم که  
نبردهای عس و عبس در جنب آن بچیزی شمرده  
نمیشود (۳) .

روزگار ایام سلطنت آنان را از طراوت  
و خرمی بگردانید و بمانند جامه زنده از هم

(۱) یعنی سرحد ارمنستان میرسید .

(۲) مقصود مقابله و مقایسه عظمت ایران و حقارت

عرب است .

(۳) عبس یدر قبیله از قیس .

فرو گسیخت .

پنداری الجرم از بس خالی و بی سکنه  
مانده قبرستانی شده است (۱) .

اگر او را میدیدی میدانستی که شبمانی  
بجای سور در آن بریای کرده است .

با وجود این ویرانه قصر ترا از عجایب قومی  
آگاه میکند که بیان را در مدح آن بدروغ  
آلایشی نیست .

ایوان از شگفتی بتا پنداری شکافی است در  
پهلوی کوهی بلند .

شبها سرنوشت آنرا دیگر گون کرده اند  
و مشتری که کوکب نهجس است در آنجا شب  
بروز آورده است .

---

(۱) گویند الجرم از نام یکی از قصور طیسفون  
بوده است .

هنوز باید ازی بخر ج مید هد اگر چه  
سنگینی مصائب اورا میفشارد .

بالک ندارد که از مغرش دیبا ویوشش دمشقی  
برهنه شده است .

کوهی بلند است که کنگره های آن بر قلل  
رضوی و قدس مشرف است .

کس نداند که آدمی آنرا برای آرامگاه  
چنیاں ساخته است یا جن برای آدمی کرده  
است .

لکن میبینم گواهی میدهد که سازندگانش  
از پادشاهان ضعیف و ناتوان نبوده اند .

چون دیدگان خویش را بکار میبرم گوئی  
هرائب در گاه نشیتان را میبینم .

و رسولان و فرستادگان را مینگرم که  
ایستاده و از ازدحام روندگان و باز آیندگان

در کمال حسرتند .

و شامگاهان دختران خوش آواز در میان  
کنیزکان مشکین موی در اهتزازند .  
این قصر برای شادی و رامش نباشد و اینک  
ویرانه آن جای حزن و اندوه گردیده است .  
و اینک بر من است که این ویرانه را یاری  
دهم بسرشکی که سزاوار مرگ نو جوانان  
است .

این است تکلیف هر چند نه خانه خانه منست  
و نه جنس جنس من .

جز این که انعام ساکنان این قصور بسر  
همجنسان من نیابت است و بفرهنگ خویش  
بهترین نهالی در سرزمین هائشانند .

کشورها را یاری دادند و نیروی اورا تقویت  
کردند با پهلوانانی نیزه گزار و شجاعانی

زره یوش .

\*\*\*

بنابر قول یکی از مورخان که قریب یک قرن  
 و نیم پس از آن تاریخ میزیسته خلیفه بختری  
 را چندان جواهر و زر و سیم عطا کرد که با  
 قیمت گوهر و نفایس آن درفش که بختری  
 (در ضمن قصیده‌ای که اشعار فوق از آنست)  
 بدان اشاره کرده است معادل شد اگر این  
 واقع شده باشد دلیلی روشن است که خلفاء  
 عباسی خویشتن را جانشین و وارث شاهنشاهان  
 ایران میدانسته‌اند .

خلفاء ایوان کسری را مرمت نکردند بلکه  
 بنابر مشهور در تخریب آن نیز کوشیدند ولی  
 خود را جانشین سلاطین قدیم پنداشته و با موختن  
 تواریخ آنان هیل و افر می نمودند  
 عرب را جز دستار تاجی نبود اما عباسیان

بتقلید شهریاران ایران تاج بر سر نهادند بحتری  
 در مدح خلیفه گوید: « فروغ تاج او دیده  
 بینندگانرا خیره میسازد » « تاج مرصعش بر  
 فراز ابرویش باختران ماند بر فراز ماه . » و  
 نیز بحتری در ستایش مهتدی خلیفه گوید:  
 « علامت بیستانی که اثر سجده کثیر است خوش  
 منظرتر آید از تاج با همه جواهر درخشانش. » (۱)  
 تاج مرصع یکی از علائم سلطنتی شاهان  
 ایران بود و مورخان در وصف آن داد سخن  
 داده اند جاحظ بصری کتابی را که در آئین  
 درباری بنام فتح بن خاقان وزیر متوکل در ثلث

---

(۱) مراد این بیت بحتری است: « لسجادة  
 السجادة احسن منضراً من التاج فی احجارها و اتقاد  
 ها » و هم بحتری در قصیده دیگر باین نشان بیستانی مهتدی  
 اشاره میکند « وارتنا السجادة سبماطویل اللیل فی  
 وجهه لها آثار . » مترجم.

نخستین قرن سوم هجری تألیف کرده کتاب التاج نام نهاده است این کتاب مشتمل بر ذکر رسوم و آداب دربار و آئین پادشاهی است و نشان اتمحاط و استحالة خلافت است در سلطنت . جا حظ سرمشوق اعمال درباریان و سلاطین را از گفتار و کردار پادشاهان ساسانی اختیار نموده است و گاهی از خلفاء و امراء اوایل اسلام نیز مثال میآورد . (۱)

(۱) اسم کتاب التاج جا حظ اخلاق الملوك است و بنا بر تتبع زکی پاشا کتب دیگر که بهمین نام تدوین یافته از اینقرار است ۱- کتاب التاج عبدالله بن مقفع ۲- کتاب التاج لابی عبیده المتوفی بین سنتی ۲۰۷ و ۲۱۳ للهجرة ۳- کتاب التاج لابن الراوندی المتوفی سنة ۳۰۱ ۴- کتاب التاج (التاجی) للنصابی المتوفی سنة ۳۸۴ ۵- کتاب التاج لابن فارس صاحب مجل اللغة المتوفی سنة ۳۹۵ ۶- التاج فی زوائد الروضة علی المنهاج فی الفقه لاحد علماء القرن التاسع . مترجم .

در واقع جاحظ و قصیده سرایان آن عصر  
 لفظ خلیفه و پادشاه را مرادف قرار داده اند  
 جاحظ در کتاب التاج گوید: «زندگانی پادشاه  
 با حیات جمیع رعایا برابر است.» و این مطلب  
 در ایران سابقه دارد و در زمان هخامنشیان نیز  
 ایسخیلوس Aeschylus این سخن را شنیده  
 است. (۱)

(۱) در کلیله و دمنه بهرامشاهی این عبارت در  
 این معنی است: «حکما گویند یک نفس را فدای  
 اهل بیتمی باید کرد و اهل بیتمی را فدای قبیله و قبیله را  
 فدای شهری و اهل شهری را فدای ذات ملک چون  
 در خطری باشد.» عبارت جاحظ این است: «اذ  
 كانت انفس الملوك الا نفس الخضيرة الرفیعة الی  
 توذن بنفوس کل من اخطت الخضراء واقلت الغبراء...»  
 مترجم .

تمایز طبقات مردمان نیز مأخوذ از آئین ایرانیان است چه در صدر اسلام همه مسلمانان برابر بودند و تقدم و مزیت افراد بتقوی و پارسائی آنان بود . جاحظ گوید از دشیر بن یابك بندگان در گاه را بسه طبقه تقسیم کرد نخستین در ایام رسمی ده ذرع از پادشاه فاصله داشت و طبقه دوم و سوم نیز هر يك ده ذرع از دیگری دور بودند بعد مردمان را بچهار گروه کرد : منتسبین بسלטنت - روحانیان - دانا یان برزیگران و پیشه وزان ، و نیز در راهشگران و مطربان طبقاتی منظور بود که هر ون الرشید آنرا متداول داشت . (۱)

---

(۱) و هو (هارون الرشید) من جعل للمغنین مراتب و طبقات علی ما وضعهم ارد شیر بن یابك و نوشیروان .

و هم جاحظ در کتاب التاج مثالی چند از  
 آئین ساسانیان ذکر میکند در باب اعمالی که  
 فقط شایسته خسرو است و دیگر بندگان و  
 حواشی خدمتکاران را تقلید آن ممنوع است  
 و گوید «چون شاه عطری بکار بردند یا ترا  
 استعمال آن جایز نباشد». (۱)

جا حظ گوید چون از دشر بابکان که  
 بزرگوارترین خسروان ساسانی بود تاج بر سر  
 نهاد در کشور کسی را رخصت آن نبود که  
 چیزی شبیه تاج بر سر نهد و چون بر اسب  
 مینشست کس یارای آن نداشت که جامعه  
 مانند وی دزبر کند و مهری چون مهر شاه

---

(۱) ومن اخلاق الملوك ان لا يشارك بطانته  
 وندماعه في مس طيب ولا معمر فان هذا وما اشبهه مرتفع  
 الملك فيه عن مساواة احد.

## بیکار برد. (۱)

و هم در این کتاب مکتوب است که اگر شاه  
 حکایتی کند مخاطب او را لازمست اگر چه  
 از آن واقف باشد چنان گوش فرا دهد که  
 گوئی نخستین بار میشنود: آورده اند که  
 انوشیروان عادل با گروهی سوار اسب میراند  
 و یکی از مقربان حضرت را حکایتی میگفت  
 مرد خدمتکار چنان متوجه گفتار بادشاه بود

---

(۱) فمن ذلك اردشير بن بابك وكان انبل ملوك  
 بني ساسان كان اذا وضع الناج على راسه لم يضع  
 احد في المملكة على راسه قضيب ريحان متشبهها به  
 وكان اذا ركب في لبة لم يركب على احد من لها واذا ختم  
 بخاتم فحرام على اهل المملكة ان يختصوا بمثل ذلك  
 الفص وان بعد في التشابه . (از كتاب الناج جاحظ نقل  
 شد) . مترجم

که از مراقبت حرکات اسب خود غافل ماند  
 و ناگاه بامر کب در نهری افتاد و بس نمائده بود  
 که غرق شود پس از نجات، شاه را گفت سعادت  
 اصغای گفتار پادشاه را اگر بجان بخورند گران  
 نیست (۱) ملک را از این حضور جواب و لطف  
 سخن خوش آمد و فرمود تادهان وی از گوهر  
 بینباشتمند.

در این کتاب آئین خدمت ملوک از سفر و  
 حضر و بازی و غیره موافق آداب ساسانیان  
 است مؤلف (جاحظ) گوید هیچیک از پادشاهان  
 ساسانی را شعر ابهام یا کنیت نخوانده اند عجب  
 است که خالق او ایل بعد احسان خود چنین

---

(۱) قال ايها الملك ان الله اذا انعم على عبد  
 بنعمة قابلها بمعنة وعارض ببليية وعلى قدر النعم تكون  
 المحن . »

رخصتی داده اند ظاهراً این قول جا حفظ اشاره  
 بر رسمی است که عباسیان متداول کرده و جانشینان  
 آنها بتقلید آن پرداختند یعنی گرفتن القاب  
 پادشاهی و عناوین شهر یاری بتقلید ساسانیان.  
 یاری در کتاب التاج دو موضوع اساسی  
 دیده میشود یکی اثبات آنکه لفظ شاه با خلیفه  
 مرادف است دیگر آنکه شهر یاران ساسانی  
 باید سر مشق و مقتدای خلفای اسلام قرار  
 بگیرند نه فقط در لباس و رسوم در بازی بلکه در  
 تمشیت امور مملکت و حتی در فروع دین باید  
 پیرو ساسانیان باشند. جا حفظ گوید: «امیر المؤمنین  
 را دعا کردن سزاوار نیست چه او را بخدای  
 تعالی قرب و منزلتی کامل است.» یکی از  
 فضلا (مراد یاقوت است.) که چندی بعد از  
 جا حفظ میزیسته همین معنی را در کتاب ارشاد

الاریب ذکر کرده گوید : « نباید از صحت مزاج شاه پرسید و چون عطسه کند نشاید که وی راتهنیت فرستید و دعا کنید و سلامت او را خواستار شوید . »

جاحظ از جزئیات احوال و گفتار ساسانیان اظهار وقوف و اطلاع میکند مثلاً در کدام روز هفته بشرب مسکر و لهو میپرداختند و چه مقدار می نوشیدند و چگونه بتطهیر جامه و آمیختن عطر مشغول می شدند و چند بار هر جامه را می شستند و می پوشیدند و گوید مالوك ساسانی هیچکس را بر مکان خفتن خود مطلع نمی ساختند (۱) و هر شب در جائی میخفتند و در قضاة حقوق و ادای اجرت خدم و حشم نظم

(۱) و كانت الاعاجم تقول لا ينبغي للملك ان

بطلع على موضع منامه الا الوالدان فقط . »

و تریبی مرعی می داشتند که فکر جمیل آن در قرون متوالیه باقی خواهد ماند . مقربان در گاه رارخصت میدادند که نسبت باشخاصی که با آنان نیکی ورزیده و حقی ثابت کرده اند در حضور پادشاه سپاسگزاری کنند اگر چه آن شخص نیکو کار مغضوب شاه هم باشد و می نویسند که در فنون جنگ شهریاران ایران بی نظیر بوده اند (۱) .

چون بتقلید عهد ساسانیان امتیاز طبقات در دربار عباسیان صورت گرفت طبقه شریف و صنف ممتازی پیدا شد . در صدر اسلام میان طبقات عالی و دانی و وضع و شریف چندان امتیازی نبود قطعاً شرافت و نجابت مخصوص بازماندگان

---

(۱) «ولیس لاحد من الخدم مال ملوک الاعاجم»

از کتاب التاج نقل شده . مترجم .

خاندان سلاطین بود. اما بنی امیه وجود چنین  
 مقامی را منکر بودند و در رفع این رسم می  
 کوشیدند چه در این صورت آل فاطمه (علیها السلام)  
 یا اخلاف اعمام رسول الله (صلوات الله علیه) می  
 توانستند مدعی سلطنت شده و دعوی خود را  
 بحکم شرافت نسب پیش برند در زمان عباسیان  
 بی هاشم در زمره نجبا محسوب میشدند اما  
 در ردیف رجالی بودند که بامر خلیفه حائز  
 مقامی عالی شده اند از گفتار شعراء عباسی یقین  
 حاصل میشود که در آن زمان هم نجبای ایران  
 دوش بدوش اشراف و انجباب عرب بوده اند.  
 اگر اشعار آن شاعرانرا سند بشناسیم توان  
 گفت که در سامره و بغداد کسانی از دودمان  
 پادشاهان ساسانی ساکن بوده اند. رجال آن  
 عصر از انتساب بایران و پیوند ایرانی مباحثات

میکردند و مفاخر شاهنشاهان ساسانی را مفخرت  
خوش میشناختند و فرزندان خویش را بنام  
بزرگان ایران موسوم میکردند مثلاً یکی از  
رجال که بمقام وزارت رسید شاپور بن اردشیر  
نام داشت .

در قصاید بهجتری بنام جمعی کثیر از باز-  
ماندگان ساسانی اشاء شده است که نسلاً بعد  
نسل مدعی انتساب بدودمان پادشاهان ایران  
بوده اند بهجتری احمد بن علی اسکافی را مدایحی  
میکند که در خور اسپهبدان قدیم و دنباله  
کوششهای شاپور ذوالاکتاف است (۱) .

(۱) گویا مراد مؤلف این اشعار بهجتری است :  
همة ترذل الدنيا ونفس شرفت ان تهم بالاشراف  
وعلى فى الصهبدين وودنا انها فى الزبود والاعواف  
قدمته قوادم الریش منهم حین خاست باخرین الخوافی  
رھط سابور ذی الجنود وطلا ب مساعی سابور ذی الاکتاف  
ص ۳۶۸ دیوان بهجتری

وهم بحتری ابراهیم بن الحسن بن سهل را از  
اخلاف کسری شمرده است و گوید شکوه و  
جلالی که تراست و موجب عظمت و شهرت  
دربار خلافت شده است نتیجه آن قرابت و وراثت  
است. و دیگری از افراد خاندان سهل را نیز در  
نجابت و شرافت و ارث اردشیر و قباد و انوشیروان  
میشمارد و یکی از بنو مخلد را که وزارت یافت  
مظهر جلال و شرف خسرو یسر هرمز میخوانند  
و در ستایش ابراهیم بن المدبر که حائز مقامات  
عالیه شد گوید تو از اصل اصیل بنی ساسان  
هستی (۱). و یکی از مردم بلد خود را گوید:

---

(۱) مراد این ابیات بحتری است .

هی اکرومة ننت من بنی سا

سان فی خیر منصب و اروم .

صفحه ۵۹۵ بحتری .

«ترا فخر نشاید - زیرا که پدرت از نژاد بهرام  
 گور و بهرام چوبینه نیست» (۱)  
 مطلبی که از این اشعار و اشعار قصیده سرای دیگر  
 یعنی ابو تمام که قبل از بهتری در عهد عباسیان  
 میزیسته مستفاد میشود این است که تاریخ و  
 افسانه‌های تاریخی ایران در آن زمان یکی از مواد  
 تعلیم و تدریس بوده است و الا اشاراتی که این  
 شعرا کرده‌اند و بهیچوجه ابهامی در آن نیست  
 بی معنی و نا مفهوم میبود البته ابو تمام اگر  
 خوانندگان و شنوندگان شعر خود را از

(۱) لا تفخرن فلم ینسب ابوک الی

بهرام جور و لا بهرام شو بین

لا النوشجان و لا نو بخت طاف به

و لا نبلیج عن کسری و شیرین .

صفحه ۶۶۲ دیوان بهتری.

سرگذشت ضحاک و افریدون و اسفندیار آنگاه  
 نمیدانست بداستان آنان اشاره نمیکرد . در  
 اینجا از صحت و سقم انساب رجال آن دوره نمی  
 خواهیم سخنی برانیم لکن در مقابل اشخاصی  
 مثل اسمعیل بن بلبل و زبیر که از انساب  
 بشیبان که یکی از بزرگان عرب است فخر می  
 کرد و مداحان و هجو سرایانهم این نسب را  
 ستایش یا نکوهش کرده اند رجال دیگر که  
 بتناسب مقام خود ترتیب شجره انسابی برای  
 خود لازم میسر دهند خویشتن را بسا سانیات  
 منتسب میکردند . مأمون چون بوران دختر  
 حسن بن سهل را بحباله نکاح آورد در روز عروسی  
 آئینی شاهانه برپای داشت و مقصودش از این  
 وصلت با خانواده سهل که خود را از نسل  
 شهریاران معرفی میکردند این بود که بیش از

بیش بجلب قلوب ایرانیان ببرد آزد .  
 از آن پس که پایتخت خلافا در ارضی  
 ایران (بغداد) مستقر شد جشنها و عید های  
 ایرانی نیز رفته رفته زنده و معمول گشت زیرا  
 که الفاء عید ها و مراسم جشنها برای اکثر  
 اقوام از تغیر دین و تبدیل عقیده هم ناگوارتر  
 و دشوارتر مینمود . از جمله این عیدها یکی  
 نوروز و دیگر مهرگان بود که نخستین در  
 آغاز بهار و دومین در ابتداء خزان میافتاد طبعاً  
 احیاء این اعیاد بر مسلمانان متعصب گران میآمد  
 و خلفا بنا بر اختلاف طبع و عقیده شخصی خود  
 گاهی موافق و زمانی مخالف با این رسوم بودند  
 چنانکه اثر آن در قصاید شعراء زمان دیده  
 میشود در یکی از قصاید بحرری که در مدیح  
 ابراهیم بن حسن بن سهل (یکی از افراد خاندان

وزارت) سروده‌است و معروف‌است که خوردن گوشت شتر را ناپسند میداشت اگرچه هزار بیغمبر آنرا حلال کرده باشند اشارنی هست درباب عید مهرگان که شایسته توجه است:

راستی عید مهرگان را بر خرد و بزرگ  
ایرانیان حقیقی است. مهرگان عید نیاکان تاجدار  
تست که صاحبان فرهنگ و دانش و خیر و نیکی  
بوده‌اند چون قباد و یزدگرد و فیروز و کسری  
و اردشیر که پیش از آنان بود.

این شهریاران در میدان عرض سپاه با  
جامه سندس و حریر باقامت این جشن می  
پرداختند مهرگان روزی بیش نیست لکن از  
صفات هر ماهی چیزی همراه دارد پس او را  
جامع اوصاف ماه‌ها باید شمرد. ستاره شعری  
را در این وقت بر سپهر حکمی نیست و گرهای

یامروز را تأثیری نه . پنداری روز بزرگ  
 مهرگان از جمیع ایام بحسن و خوبی ممتاز  
 است (۱) .

(۱) مراد این ابیات بحتری است (دیوان بحتری

صفحه ۲۷۰)

ان للمهر جان حقا علی کل  
 کبیر من فارس و صغیر  
 عید آباءک الملوک ذوی التیجان  
 اهل النهی و اهل الخیر  
 من قباد و یزد جرد و فیرو  
 ز و کسری و قبلهم اردشیر  
 شاهدوه فی حلبۃ الملک یغدو  
 ن علیه فی سندس و حریر  
 هو یوم و فیه من کل شهر  
 خلق فهو جامع للشهور  
 بعدت فیه الشعری من التحکم فی ال  
 جو فلا موقد نار الهجیر  
 و کان الا یام اوثر بالحد  
 ن علیها ذوالمهر جان الکبیر .